



گاهنامه اجتماعی داد | شماره ۱ | دی ۱۳۹۹



تف بر معابر زیبای شهر! (صفحه ۱۹)  
یادداشت محسن هادی: بررسی پدیده دستفروشی

کودکان سرگردان کار (صفحه ۱۲)  
یادداشت: ساختارهای اجتماعی - اقتصادی

کارگران، بی پناهان ایران (صفحه ۷)  
گزارش: کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تبریز

## لایر مقاله

اجتماعی شدن در شکل دادن به شخصیت افراد بسیار موثر است. درک این نکته مهم است که فرایند اجتماعی شدن بسیار پیچیده است. اجتماعی شدن نه تنها شامل یادگیری چیزهاست بلکه همچنین متضمن الگو سازی رفتار انسان بر پایه رفتار افرادی است که به آنها احترام می گذاریم، اجتماعی شدن در نتیجه فرصت های مشهود « برای افرادی مانند ما»، و تأثیر پذیرفتن از موقعیت ها و شکست های خود است. هنگامی که به این شیوه به اجتماعی شدن بنگریم، اثرات زیان بار تبعیض، جدایی نژادی و آزار و شکنجه را بهتر می توانیم درک کنیم. خوار شدن توسط دیگران مستقیماً دارای تأثیر است، دیگران را مانند خود دچار زندگی همراه با محرومیت دیدن بر ارزشی که شخص به خود می گذارد و همچنین انتظاراتی که برای خود به وجود می آورد تأثیر دارد.

می توانیم این تبیین را به صورت دیگری مطرح کنیم. فرصت هایی که گروه های ثروتمند و ممتاز در جامعه دارند فرزندان آنها را به گونه ای اجتماعی می کند که مسیر هایی را نزدیک به اکثر افراد دیگر در جامعه جست و جو کنند: یعنی مدارس و دانشگاه های معروف و معتبر که با تدارک آموزش حرفه ای و تخصصی، موقعیت اجتماعی ممتاز و زندگی مرفه را تأمین می کند. رابرت کلز نتیجه ی نهایی اجتماعی شدن در طبقه ی ثروتمند را «استحقاق» توصیف می کند: فرزندان ثروتمندان یاد میگیرند که آنها استحقاق چیز های معینی را در زندگیشان دارند که کودکان دیگر نمی توانند داشتن آنها را حق مسلم فرض کنند و اغلب حتی نمی دانند که چنین چیزهایی وجود دارد...

«داد» در شماره نخست خود به نابسامانی هایی خواهد پرداخت که دلایل بسیار عمده ای دارند و آسیب های جبران ناپذیری بر زندگی تک تک افراد می گذارند، اما متأسفانه با کج فهمی های عده ی زیادی از افراد دلایل اصلی و ریشه دار به حاشیه رانده شده است.

## فهرست

- ۱ ..... سرمقاله
- ۲ ..... طردشدگان
- ۵ ..... لباس بدقواره شهرها
- ۷ ..... کارگران، بی پناهان ایران
- ۱۰ ..... حق از یاد رفته
- ۱۲ ..... کودکان سرگردان کار
- ۱۴ ..... زخم زباله ها
- ۱۵ ..... قفل بر مسکن مردم
- ۱۹ ..... تف بر معابر زیبای شهر
- ۲۴ ..... هویت بیگانه از متن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گاهنامه اجتماعی داد / شماره ۱ / دی ۱۳۹۹

## ..... شناسنامه نشریه

هیئت تحریریه	مدیر مسئول	سردبیر
ندا جلیلووند / فاطمه حشمت / فاطمه سیه چهره / صبا قدس / فرهاد محمدی دخت	صبا قدس	ندا جلیلووند
صاحب امتیاز	گرافیک و طراحی	
صبا قدس	مهسا اعتمادی رسولی	

## طرد شدگان

### یادداشت: صبا قدس

به دلایل بسیاری، از یک دوره، امر اجتماعی، امر عمومی، ملی، دگرخواهانه و نوع دوستانه عقب نشینی کرد. امر ملی با جهانی شدن به سایه رفت، امر عمومی و نوع دوستانه با سلطه ی نولیبرالیسم، عقب نشینی کرد؛ و اگر در دوره ی پیشین، جامعه با طبقات اجتماعی و مبارزه طبقاتی تعریف می شد، در دوره ی دیگر، این افراد و سبک های زندگی بودند که در صدر مطالعات اجتماعی قرار گرفتند.

تاریخ ما همواره با نسبت های متفاوتی که دین و سیاست با هم یافته اند، روایت شده است و انگار اجتماع و امر اجتماعی، نه الزاما با زندگی اجتماعی در تمامیت خود، بلکه با آسیب های اجتماعی و جرم و انحراف تعریف می شده اند. در حالی که در جامعه شناسی توجه، بیش از هر چیز بر تعریف و تاکید بر امر اجتماعی مبتنی بوده است.

یکی از محفل های اجتماعی که می شود گفت از بزرگترین معضلات نه تنها اجتماعی که اقتصادی و فرهنگی، در تمام جهان

محسوب می شود، فقر است.

در فرهنگها «فقر» را سوراخ معنا کرده اند، اما این کلمه در میان اعراب تعبیر زیاتر و جامع تری دارد. اعراب به هر سوراخی فقر نمی گویند. آن ها وقتی از واژه فقر استفاده می کنند که سوراخ هایی به طور منظم و پشت سر هم در جایی ایجاد شده باشند؛ و درست بر همین اساس است که نام استخوان پشت را ستون فقرات گذاشته اند.

یک فقر می تواند ستونی از فقرات را به بار بیاورد. فقر اجتماعی، فقر سیاسی تولید می کند. فقر علمی، فقر فرهنگی می زاید و فقر عاطفی نیز می تواند فقر اجتماعی را رقم بزند. با ظهور یک فقر، رشته های از فقرها، سلسله وار پدید می آیند. اما در این میان، فقر اقتصادی از بنیادی ترین و ناهنجارترین انواع فقر است که می تواند خسارت های مختلفی را در سطوح متفاوت به بار بیاورد.

برای تبیین فقر اقتصادی و رابطه آن با ناهنجارهای دیگر، به نظر می رسد بیان تعریف ساده ای از فقر و تعیین حدود و ثغور آن، در پیشبرد بحث کمک کننده باشد.

فقر به طور مطلق یعنی برآورده نشدن نیازهای اساسی بشر به حد کفایت. البته که نیازهای اساسی، بسته به تفاوت های شخصی، اجتماعی، زمانی و مکانی افراد با یکدیگر متفاوت

است، اما می توان برای تعیین محدوده کلی آن شاخص هایی را در نظر گرفت؛ لذا نیازهای مادی را می توان در سه دسته کلی گنجاند: تغذیه، سرپناه و سلامتی.

و در یک دسته بندی جزئی تر نیز می توان آن را به نیاز به خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت و درمان، ورزش، نقل و انتقال، اوقات فراغت، تشکیل خانواده و آموزش بسط داد.

از طرف دیگر، فقر را بر حسب برخی معیارها، نمی توان تنها به معنی نبود امکانات حداقلی در نظر گرفت. مرتبه ای از فقر که فقر نسبی نامیده می شود، فقری را توصیف می کند که جنبه ذهنی دارد. به این معنا که فرد در مقایسه خود با افراد مرفه تر از خودش، خود را فقیر می یابد. در چنین شرایطی، جنبه ذهنی فقر بر نماد عینی و خارجی آن برتری پیدا می کند. اما با این همه، در یک توجه دقیق تر، کاملا مشخص می شود که مفاهیم فقر مطلق و نسبی برای تعیین درجه فقر نارسا هستند. سطح حداقلی و معین از درآمد یا امکانات، می تواند هم چنان برای تأمین نیازهای اساسی یک فرد ناکافی باشند و علاوه بر آن، سطوح حداقلی فقر نیز با توجه به نهارهای در حال رشد و تغییر جامعه، مدام در حال تغییر است؛ بنابراین، شاید کم خطا ترین راه برای تشخیص

وجود یا نبود فقر مطلق یا نسبی در یک جامعه، بررسی لایه های پیدا و پنهان اجتماعی آن جامعه باشد.

تردیدی نیست که همان طور که معضلات اخلاقی می توانند فقر اقتصادی به بار بیاورند، فقر اقتصادی نیز می تواند زمینه ساز بروز برخی از آسیب های اخلاقی باشد. پژوهش های بسیاری درستی این گزاره را اثبات کرده اند که فقر اقتصادی یکی از عوامل ایجاد بد اخلاقی، هنجارشکنی و بزه کاری است. تبعات روانی فقر اقتصادی آن قدر جدی است که اجازه نمی دهد تربیت های مبتنی بر اخلاق، بر فرد مبتلا به فقر مؤثر واقع شود و از این روست که به شدت آسیب زاست.

اکثریت قریب به اتفاق ناهنجاری ها و نابسامانی هایی که در عرصه اجتماعی ظاهر شد و گریبان ساخت اقتصادی را نیز فشرد، سهل گیری و سهل اندیشی در زمینه ی جایگاه و اهمیت مساوات گرایی و فقر زدایی بود. میردال با مخاطب قرار دادن این رویکرد ساده انگارانه به مسئله ی فقر و نابرابری از آن با عنوان رویکردی «قالبی، عوام گرا و ابزاری» تاکید و تصریح میکند که ترکیبی از نیروهای توهم آفرین وجود دارد که اندیشمندان، روشنفکران و سیاست گذاران را همواره در معرض تکرار این اشتباه بزرگ قرار می دهند.

از نظر او، اولین عنصر این اعتقادات قالبی و عامیانه که میتواند به صورت آکادمیک نیز توجیه شود، این است که فقر را عنصری طبیعی و چیزی در حد سایر تمایز های میان گروه های مختلف اجتماعی در نظر بگیریم. او معتقد است که این رویکرد را طبیعیون عصر روشنفکری مطرح ساخته و بعد ها داروینست های اجتماعی با حمایت خود استمرار بخشیده اند.

دومین محور نگرش فردگرایانه به مسئله فقر است؛ به نظر میردال، این عنصر فکری به صورت یک باور هنوز هم طرفدارانی دارد که مردم فقیر و بینوا خود مسبب وضعیت موجود خویش اند و بنابراین، خودشان را باید مذمت کنند و جامعه هیچ نقش و مسئولیتی در قبال آن ها ندارد؛ این اندیشه به همان اندازه که نادرست است، بحران آفرین نیز هست.

سومین محور این باور قالبی و سطحی نگر این است که اصلاحات مساوات گرایانه مضمون ضد انگیزش دارند و باید کنار گذاشته شوند.

اما چهره ی جدیدی که فقر به خود گرفته، طرد شدگی است. طرد شدگی همیشه با فقر همراه نبود. فقر طبقه داشت. فقرا به پرولتاریا تعلق داشتند اما طرد شدگان الزاما طبقه نداشتند. به عنوان نمونه، بورديو از اصطلاح ...

طبقه زدایی استفاده می کند، آدم های ده کاسه و کاستل هم اصطلاح های بی تعلق یا بی پیوند و پیوند زدایی را به کار می گیرند، در کنار مفاهیمی چون به حاشیه رانده شده، یا به تعبیر فانون مغضوبین و دوزخیان روی زمین. طرد شدگان یک کاتگوری اجتماعی نیستند. طبقه بندی نمی شوند. به خود به عنوان یک جمع آگاهی ندارند. پتانسیل بسیج ندارند. زندانی روزمرگی و بقای خود هستند. مطالبه گر نیستند.

اگر در اصطلاح پرولتاریا که مربوط به جامعه صنعتی بود، بورژوازی و استثمار شدگان متهم شناخته می شدند، در مفهوم طرد شدگی این اجتماع کل و نظم نابرابر اجتماعی بود که هدف قرار می گرفت و قدرت سیاسی که مسئول نظم و حافظ آن است.

در اروپا طرد شدگی مشخصا با بازار کار، بحران اقتصادی و بیکاری پیوند داشت و محصول مستقیم آن بود. بحران اقتصادی هزاران نفر را به بیکاری کشاند. تکنولوژی های جدید ارتباطی و شغلی،

جانشین نیروی کار دیروز شدند و هزاران کارگر به عنوان صلاحیت نداشتن جهت استفاده از این تکنولوژی ها بیکار شدند. آدم بیکار، روابط اجتماعی و خانواده اش را از دست می داد و بی خانمان می شد و به حاشیه اجتماع رانده می شد. با جهانی شدن، اقشار دیگری هم به این مطرودان اقتصادی پیوستند. مهاجران و خارجی ها بخش دیگر طرد شدگان بودند. طردشدگان اجتماعی چون اوراق هویی نداشتند، اجازه اقامت نداشتند و در نتیجه اجازه کار و تحصیل هم نداشتند. در ایران روند مشابهی با اروپا طی شد و البته با تفاوت هایی. روند مشابه به دلایل عام و مشترک بود، از جمله جهانی شدن، افول جریان چپ، سلطه نئولیبرالیسم در دوره ی جوامع پسا صنعتی، رکود ایدئولوژی ها و آرمان ها، کم رنگ شدن فراگفتمان ها... و همچنین دلایل خاصی نیز در ایران وجود داشت: جامعه پسا انقلابی، سرخورده، ناامید از تحقق نیافتن آرمان ها، زدگی از سیاست، سیاست پرهزینه با نتایج ناامید کننده اش. دوره ی گفتمان های اقلی ساز، دوره ای که دیگر نمیخواستیم جهان را عوض کنیم و به شمعدانی کوچک خانه خود فکر می کردیم. می توان گفت که اگر طردشدگی در اروپا اغلب با یک حادثه آغاز می شد،

در ایران یک سرنوشت بود. اما اجتماع طردشدگان نیز فرادستان و فرودستان خود را دارد. زنان، کودکان، مهاجران خارجی همچون همیشه، همچون همه جا، نقش فرودستان اجتماع طردشدگان را ایفا می کنند. این تصویر تلخ و سیاه طردشدگی است. در سال های اخیر، برخی از پژوهشگران، از گسترده تر شدن طردشدگان، از مرئیت پذیری هرچه بیشتر مطرودان در شهر و نزدیک تر شدنشان صحبت کرده اند. امروز دیگر برای دیدن طردشدگان لازم نیست به حاشیه شهر یا جنوب آن برویم، طرد شدگان به متن شهر نزدیک شده اند. به نظر می رسد، اراده ای برای مبارزه ی ریشه ای با آن وجود ندارد. گاه با رفتارهایی چون سیاست بولدوزری برای تخریب خانه های کارتنی و پراکنده کردن کارتن خواب ها و معتادان برخورد می کنیم، یا دستگیری وسیع

معتادان؛ اما به نظر می رسد اعتیاد به نوعی ابزار کنترل اجتماعی نیز هست. اجتماع معتاد، چنان اسیر روزمرگی خویش می شود که نه به آینده ای می اندیشد و نه به دیگری. همچون خانواده هایی که برای رفع مشکل فرزند معتاد، او را از خانه می رانند، نظم اجتماعی نیز طردشدگان خود را به وجود می آورد. در نتیجه برای مبارزه با طردشدگی، می بایست نظم مولد آن را هدف گرفت.



## لباس بدقواره شهرها

یادداشت: فرشاد محمدی دخت

وجود تکدی گری یعنی شکست دولت در فراهم آوردن رفاه برای شهروندان. این گزاره نتیجه تحقیق ک. پریزمنوز و ج. دیپاتر در سال ۲۰۱۳ طی مقاله ای تحت عنوان «کمک در سطح خیابان: گدایان، کمک کنندگان و سیاست های رفاهی» است. تکدی گری عمری طولانی در تاریخ جوامع بشری دارد و از نتایج مستقیم فقر قابل تصور است. نوشته حاضر صحبتی کوتاه درباره تکدی گری و ارائه گزارشی از شهر تبریز است.

تکدی گری یعنی دست درازی برای کسب درآمد و در یک تعریف جامع تر متکدی یعنی: «شخصی که آشکارا و پیوسته کالا یا پول را برای استفاده شخصی به شیوه چهره به چهره از افراد نا آشنا درخواست کند، بدون اینکه در قبال چیزی که دریافت می کند کالا یا خدمت مصرفی با ارزش شناخته شده ای ارائه کند.»

با این حال جوامع مختلف، تکدی گری های متنوعی تجربه می کنند. عمدتاً در کشورهای توسعه یافته تکدی به واسطه هنر و مهارت ها و در کشورهای در حال توسعه با توسل به حس همدردی انسان ها، کسب درآمد می کند. تکدی یک آسیب اجتماعی و به لحاظ جامعه شناختی یک انحراف اجتماعی و البته معضلی جهانی است که حاصل فقر و نابرابری ناعادلانه اجتماعی است. به عبارتی، نابسمانی اجتماعی، گدایی می زاید. تکدی می تواند بصورت پنهان و تحت ضوابط آبرومندانه و یا بصورت آشکار و حتی حرفه ای خود را بروز دهد. طبق تحقیقات رابرت ارزا پارک، برخی افراد با بکارگیری فنون و قواعد خاص گدایی می کنند که موجبات ایجاد شغل گدایی می شوند و احیاناً سازمانی غیر رسمی اما به شدت فعال را نیز مدیریت می کنند و به تعلیم گدایان جدید نیز می پردازند.

با این همه در مواجهه با پدیده تکدی گری باید به مانند سایر مسائل، زمینه تحقق آن را بررسی کرد و نه خود آن را.

### ساختار اجتماعی و تکدی گری

بدیهی است که سوای افرادی که گدایی را به مثابه شغل خویش برگزیده اند، نابرابری عامل اصلی بوجود آمدن تکدی است، تکدی در واقع نه یک کنش، بلکه بیشتر کارگزاری فرد برای ساختار نابرابر اجتماعی است. لازم به ذکر است که علی رغم اجتناب ناپذیری مقوله نابرابری، می توان نوعی نابرابری عادلانه را به واسطه نهادهای اجتماعی

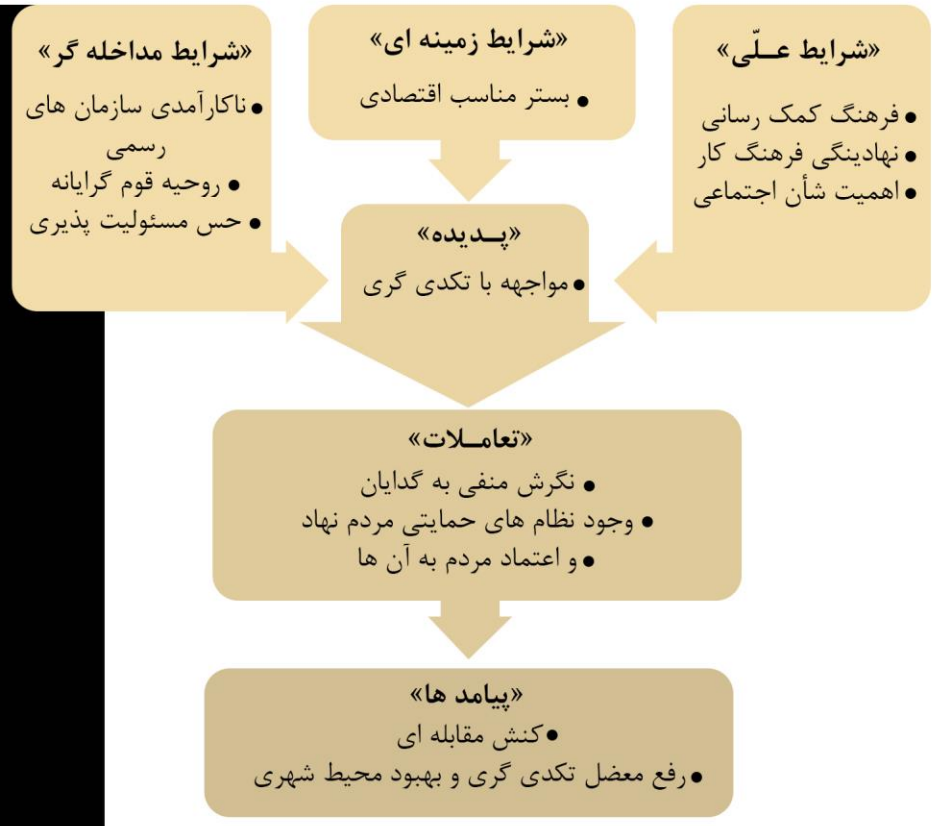


حول محور برابری در فرصت‌ها محقق کرد و احیاناً تبعات حاصله به مانند تکدی را با طرق مختلف نهادسازی رفع کرد. با این همه، جدا از مباحث کلان سیاسی-اقتصادی، شهر تبریز به عنوان نمونه‌ای در امر نهادسازی و وجود ساختار گداناپذیر، شایان تامل است.

**■ ساختار گداناپذیر تبریز**

بر اساس یک تحقیق کیفی که توسط توکل آقایی و همکاران در سال ۱۳۹۶ تحت عنوان «تبریز شهر بدون گدا: مطالعه جامعه‌شناختی مواجهه شهروندان با پدیده تکدی‌گری» صورت پذیرفت، نشان داد که تبریز دارای یک فرهنگ مقابله‌ای نسبت به امر تکدی است و مدل زمینه‌ای نهایی متشکل از دوازده مقوله به شکل مقابل ارائه شد.

اما ساختار گداناپذیر تبریز هیچ ربطی به وجود عدالت یا نبود فقر در این شهر ندارد، هر چند که در سالهای اخیر با توجه به وخامت اوضاع اقتصادی متکدی‌هایی هم در سطح شهر تبریز دیده می‌شود. اما حتی اگر بپذیریم که هیچ گدایی در سطح شهر وجود ندارد هیچ دلیلی ندارد که نبود فقر را هم در این شهر بپذیریم. همین سال ۱۳۹۶ بود که مجموعه‌ی تحت نظارت ریاست جمهوری (موسسه



**کارگران، بی‌پناهان ایران**

**■ گزارش: فاطمه سیه چهره**

عدالت مطالبه‌های همیشگی و دائمی و جزو لاینفک هر جامعه‌ای است. دغدغه‌ی اساسی انقلاب اسلامی ایران عدالت و اصلا ماهیت این انقلاب فسادستیزی‌ست. در بین جریان‌ات و طیف‌های متفاوت که هرکدام وظیفه‌ای در نسبت با عمل به این مفهوم والا را بر دوش دارند، در منطق عقل و تکلیف، دانشجو نه یک فرد از آحاد جامعه که به تعبیر شهید بهشتی **موزن جامعه است**. دانشجو خصلت و خاصیتش ضد استکبار(چه داخلی و چه خارجی)، ضد ظلم و عدالتخواه است. هویت و گفتمان جنبش دانشجویی، عدالتخواهی‌ست. ظلم، همه جا و...

در نسبت با هرکس ظلم است. ظالم، همه جا ظالم است. خواه آمریکای جهانخوار باشد، خواه یک مسئول عالی رتبه‌ی داخلی، خواه کارفرمای یک بخش کوچک شهری! کار از دوره‌ی دانشجویی که در تیرماه برگزار شده بود، شروع شد. به واسطه‌ی بخش «میدان» آن دوره، تمام دانشگاه‌ها موظف به معرفی یک مشکل از مشکلات استان خود بودند.

ابتدا هیچ شناختی از مشکلات و معضلات حوزه‌ی کارگری و کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تبریز نداشتیم و صرفاً به واسطه‌ی اینکه مشکلات دامن‌گیر تعداد قابل توجهی از زنان سرپرست خانوار شده بود، به این قضیه ورود کردیم. مهرماه بود که قضیه جدی‌تر شد، ارتباط اولیه با کارگران شکل گرفته بود و وخامت اوضاع مشخص شد. تعداد تقریباً ۱۴۰ نفر در خطوط بی‌آرتی شرکت واحد مشغول شارژ کردن کارت بلیط و یا کنترل تراکنش‌ها بودند و نه حقوقشان مطابق قانون کار پرداخت می‌شد، نه بیمه‌شان به صورت کامل. خبری از مرخصی و پاداش و عیدی هم نبود. به عبارتی بیگاری مدرن!



عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی زیر نظر دکتر مسعود نیلی) اعلام کرد «تبریز پس از تهران و مشهد بیشترین فقرا را دارد؛ ۷۹ هزار خانواده‌ی فقیر که نیازمند حمایت شدید و اورژانسی دولت هستند». از زمان انجام این پیمایش، مطمئناً بر تعداد این خانواده‌ها افزوده شده است. اگر این جمعیت بزرگ، گدایی نمی‌کنند دلایل خاص خود را دارد. سؤال مهمی است که تکدی‌گری در کدام ساختار رشد و در کدام ساختار افول می‌کند. اما باید توجه داشت، قطعاً در جامعه‌ای که عدالت دیگر از حقوق شهروندان نیست، افراد آن را گدایی خواهند کرد و رفع معضل نیز همواره رسیدنی خواهد نمود، اگر چه دور. اگر چه دور.

اتوبوس‌رانی تبریز و پیگیری‌های صورت گرفته، ذکر شود ولی باید توجه کرد که این مشکلات صرفاً دامن‌گیر کارگران شرکت واحد و کارگران فضای سبز و... نیست.

مشکلات مذکور، مشکلاتی ریشه‌ای و ساختاری‌ست و دامن‌گیر قشر عظیمی از کارگران. مشکلاتی که نه با وعده‌های توخالی مسئولین حل می‌شود و نه با پرداخت‌های ۵۰۰ هزار تومانی.

**مشکل خلاءهای قانونی حوزه کارگری‌ست، مشکل نداشتن تشکلهای مستقل کارگری(نه صوری)ست، مشکل عدم نظارت نهادهای بالادستی‌ست.**

مشکل آنجایی شدت می‌گیرد که برون سپاری‌های غیراصولی صورت می‌گیرد و خبری از نظارت نیست و همین هم می‌شود که پیمانکاری با آن حجم از تخلف، حداقل ۱۰ سال به صورت متوالی پیمانکاری بخش کوچکی از شهرداری را برعهده می‌گیرد و کارگری هم حق اعتراض ندارد چرا که در صورت اعتراض، اخراج خواهد شد!

ایشان مشکلات را ناشی از سهم خواهی زیاد شرکت واحد دانستند و اظهار کردند که طی این سال‌ها (حداقل ۱۰ سال) همیشه از جیب خرج کردند و برایشان صرفه‌ای نداشته! همین نیز جای ابهام دارد که اگر صرفه‌ای نداشته، چرا در هر دوره‌ی مناقصه این شرکت جزو داوطلبین و با وجود تخلفات آشکار، منتخب مناقصه بوده؟!

**پس از پیگیری‌های مکرر بسیج دانشگاه سهند و توسط اداره‌ی کار تبریز در شهریورماه ۹۹ پروانه‌ی کسب پیمانکار (شرکت ایمن مکان مهران) باطل شد.**

شرکت جدیدی به نام «همشهری» به عنوان پیمانکار جدید شرکت واحد منصوب شد.

اما در حال حاضر که تقریباً سه ماه از روی کار آمدن شرکت جدید می‌گذرد شاهد بی‌عدالتی‌ها و وضعیت نه چندان مساعد کارگران هستیم و این درحالی‌ست که همچنان شورای شهر، شهرداری و اداره‌ی کار وظیفه‌ی پیگیری و نظارت را از خود ساقط می‌دانند!

■ سعی شد اجمالا شرحی از مشکلات کارگران شرکت واحد

به «هیچ» ختم شد.

**در ادامه جلسات مکرر حضوری با اداره‌ی کار تبریز و شهرداری برگزار شد که علی‌رغم وجود بندهای قانونی مبنی بر وظیفه‌ی نظارت شهرداری و اداره‌ی کار، هیچ کدام از این‌ها حتی اطلاعی هم از وضعیت این کارگران نداشتند.**

در جلسه‌ای مشترک که با حضور آقای شهین باهر و آقای غنی‌زاده (مدیرعامل فعلی شرکت واحد) صورت گرفت؛ آقای شهین باهر هم وعده‌ی پیگیری وضعیت این کارگران را دادند اما به گفته‌ی خودشان نه بر حسب وظیفه‌ی قانونی بلکه بر حسب وظیفه‌ی انسانی خود! هرچند نهایتاً پیگیری هم حاصل نشد.

**آقای غنی‌زاده نیز معتقد بودند که خود کارگر به حقوق ۷۰۰ هزار تومانی راضی است، وقتی خودش راضی است ما نمی‌توانیم به او بگوییم باید ۲ میلیون تومان دریافت کنی!!**

درنهایت پس از تقریباً ۸ ماه عدم پاسخگویی پیمانکار، به واسطه‌ی فشارهای رسانه‌ای ایشان درخواستمان برای تشکیل جلسه را پذیرفتند.

تکمیل اطلاعات تقریباً ۳ ماهی طول کشید. کار سختی بود چرا که نه کارگران ابتدا اعتماد می‌کردند و نه راه دیگری برای دریافت اطلاعات وجود داشت.

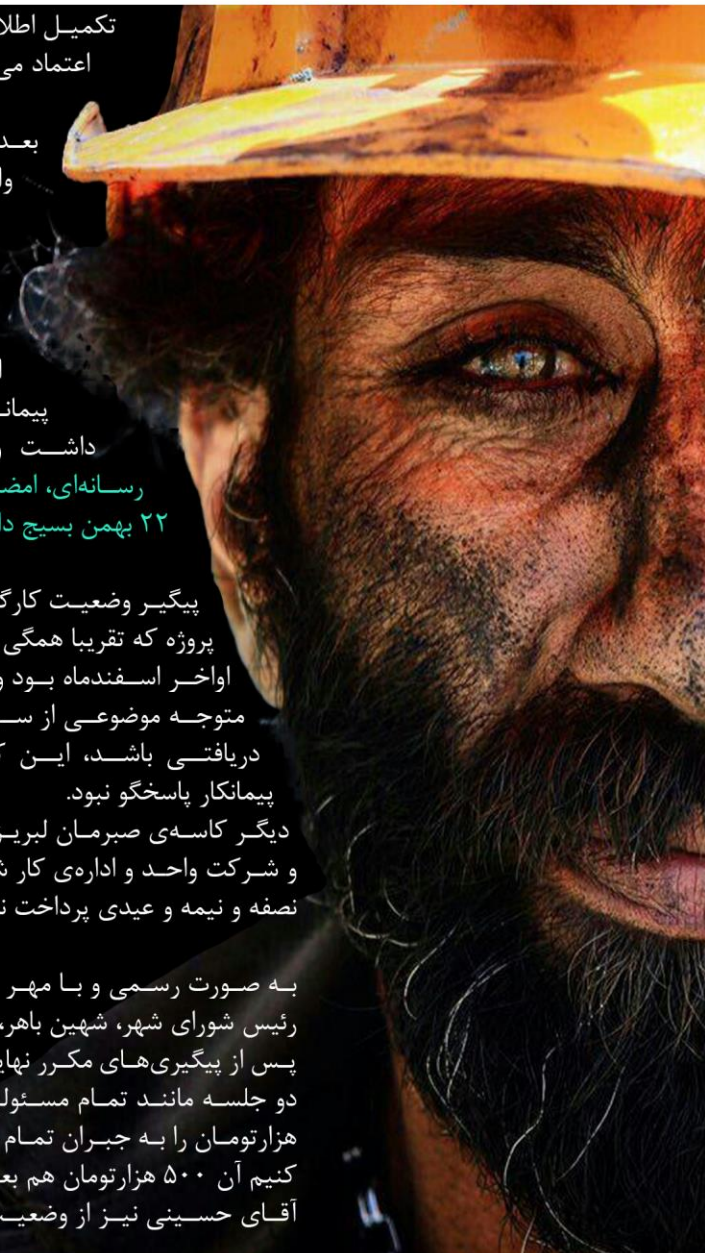
بعد از تکمیل اطلاعات، توانستیم اولین جلسه را با مدیر عامل سابق شرکت واحد، آقای فرخ جلالی، ترتیب دهیم. آن جا نه تنها مشکلات حل نشد بلکه ابهامات بیشتر هم شد. چرا که ایشان این مشکلات را ناشی از عدم دریافت بودجه به صورت کامل از شهرداری می‌دانستند درحالی که تنها ۳/۱ بودجه از شهرداری تامین می‌شد!

از ابتدای فعالیت یعنی همان مهرماه تماس‌های مکرر با شرکتی که پیمانکاری این بخش را برعهده داشت یعنی شرکت ایمن مکان مهران وجود داشت ولی ایشان هیچ پاسخی به تماس‌ها نمی‌دادند. اولین اقدام رسانه‌ای، امضای طومار شرح مشکلات کارگران شرکت واحد توسط مردم در غرفه‌ی ۲۲ بهمن بسیج دانشجویی دانشگاه صنعتی سهند بود.

پیگیر وضعیت کارگران بودیم که سر و کله‌ی کرونا پیدا شد. همین هم شد که افراد درگیر پروژه که تقریباً همگی غیر بومی بودند، به شهرشان برگشتند. اواخر اسفندماه بود و ما درگیر پیدا کردن راهی برای ادامه‌ی فعالیت‌ها از راه دور بودیم که متوجه موضوعی از سوی کارگران شدیم. درحالی که طبق قانون، عیدی باید دوبرابر حقوق دریافتی باشد، این کارگران تنها ۱۰۰ تومان دریافت کرده بودند! و همچنان شرکت پیمانکار پاسخگو نبود.

دیگر کاسه‌ی صبرمان لبریز شد، تماس‌های پی در پی با مسئولین مربوطه‌ی شهرداری و شورای شهر و شرکت واحد و اداره‌ی کار شروع شد. که هیچ کدامشان نه دغدغه‌مان را جدی می‌گرفتند و نه حقوق نصفه و نیمه و عیدی پرداخت نشده‌ی کارگران برایشان در اولویت قرار داشت!

به صورت رسمی و با مهر بسیج دانشجویی نامه‌ی درخواست لایو برای پاسخگویی به آقایان دبیری، رئیس شورای شهر، شهین باهر، شهردار و حسینی، رئیس سابق اداره کار استان فرستاده شد. پس از پیگیری‌های مکرر نهایتاً در اردیبهشت ماه اولین لایو با حضور آقای دبیری برگزار شد، ایشان طی دو جلسه مانند تمام مسئولین اظهار بی‌اطلاعی از وضعیت کارگران کردند و درنهایت وعده‌ی واریز ۵۰۰ هزار تومان را به جبران تمام کم و کاستی‌های این کارگران طی حداقل ۱۰ سال دادند! که لازم است اشاره کنیم آن ۵۰۰ هزار تومان هم بعد از چندین هفته و با پیگیری‌های مکرر نهایتاً واریز شد. آقای حسینی نیز از وضعیت کارگران اظهار بی‌اطلاعی کردند و وعده‌ی پیگیری دادند که نهایتاً به



# حق از یاد رفته...

پادداشت: صبا قدس

دستفروشی، شغل و واژه‌ای که در اکثر کلانشهرها جلوه‌ای پر رنگ تر دارد، در گوشه و کنار شهر نیز افرادی هستند که با بساطی بسیار ساده در پی کسب روزی حلال جهت امرار معاش خود هستند، حرفه‌ای که شاید به دلیل وجود برخی موارد، بیشتر در معرض دید بوده و مورد حساسیت قرار می‌گیرد. اما همیشه حساسیت‌ها از نوع قهری است و کسی کاری با حل مشکل و معضل ندارد.

حل می‌کند و نه مشکل کسب و کار عده ای را. به گمانم هیچ وقت این قشر را، زحمت کش و نان آور خانواده ای به حساب نیاورده ایم و همیشه به چشم یک بر هم زننده ی نظم و زیبایی شهر به او نگاه کرده ایم. قشری که در جهت بهبود نابسامانی های اقتصادی خانواده فروشی به میان می‌آید موقعی است که ماموران شهرداری دست به جمع آوری آنها می‌زنند و نشان را آجر می‌کنند، در اکثر مواقع هم دستور از مقامات بالا می‌آید که فعالیت کاری به کارشان نداشته باشید و یا برایشان بازارچه سر هم کنید و مجوز فعالیت موقتی بهشان بدهید. چاره‌هایی موقتی که نه مشکل معبر را



مستقیم متوجه نظام و حکومت و ساختار اقتصادی، اجتماعی جامعه مان است.

**نمیدانم چرا سعی بر این است که به جای مبارزه با فقر با فقیر مبارزه کنیم.**

از دوره ای که پارادایم چپ و مبارزه برای آرمان‌هایی چون عدالت خواهی و برابری طلبی گفتار هژمونیک نیست، گرایش مباحث روشنفکری به سمت دموکراسی و آزادی خواهی سوق یافت و توجه به فقر کاملاً به حاشیه رفت.

از آن دوره به بعد هم در جامعه ما و هم در سطح جهانی کمتر کسی از **فقر ساختاری اجتماعی** سخن می‌گفت، به جای پرداختن به فقر، از فقرا صحبت می‌کردند. فقر را به افراد منسوب می‌کردند: فقیر است، به این دلیل که درس نخوانده است، فقیر است چون عرضه ندارد، فقیر است چون از فرصت‌ها استفاده نکرده است.

فقر را به ویژگی‌های فردی و خصوصیات شخصیتی نسبت می‌دادند. به جای طرح بحث جامعه شناختی و رویکردی اجتماعی، بحث روان‌شناختی می‌کردند. از فقرا حرف می‌زدند و به ساخت نابرابر اجتماعی توجه نمی‌کردند. یا فقر را به

سرنوشت و خواست خدا منسوب می‌کردند:

خدا خواسته که برخی فقیر باشند و برخی ثروتمند. ما این را در آموزه های کاتولیکی می‌دیدیم. «خدا فقیر را با قناعت و صبرش و ثروتمند را با سخاوتش، می‌آزماید». این آموزه کلیسای کاتولیک بود. اینجا بحث برابری نیست، بحث بر سر سخاوت و کرامت و صدقه‌ای است که می‌دهید و فقیر هم باید قناعت و صبر کند.

هنگامی که نظام اقتصادی جامعه ای نتواند برای شهروندان خود آرامش اقتصادی و در صدر همه ی اینها آرامش شغلی ایجاد کند شهروندان مجبورند دست به دامان هر چیزی بشوند فقط و فقط برای بقا.

دولت و حکومت هر کشوری موظف به برقراری عدالت اقتصادی در جامعه ی خویش است. شغل برای همه و امنیت شغلی پیش پا افتاده ترین جزء عدالت اقتصادی در هر جامعه ای است. با افزایش بی‌کاری و نبود امنیت شغلی در جامعه، مشکلاتی اعم از روی آوردن مردم به شغل‌های کاذب، بزهکاری و انواع مشکلات اخلاقی ممکن است پیش می‌آید.

**تردیدی نیست که همان‌طور که معضلات اخلاقی می‌توانند فقر اقتصادی به بار بیاورند، زمینه‌ساز بروز برخی از آسیب‌های اخلاقی باشد.**

پژوهش‌های بسیاری درستی این گزاره را اثبات کرده‌اند که فقر اقتصادی یکی از عوامل ایجاد بد اخلاقی، هنجارشکنی و بزهکاری است. تبعات روانی فقر اقتصادی آن قدر جدی است که اجازه نمی‌دهد تربیت‌های مبتنی بر اخلاق، بر فرد مبتلا به فقر مؤثر واقع شود و از این روست که به شدت آسیب‌زاست..

از آنجایی که امنیت شغلی در کشور ما شوخی بزرگی نیست و هیچ کسی در هیچ شغلی را حس نمی‌کند، وقتی با وجود تورم و گرانی که از سوی جامعه به فرد تحمیل می‌شود فرد ورشکسته یا به دلایل مختلف از کار بی‌کار می‌شود مجبور به روی آوردن به شغل‌های به اصطلاح کاذبی است که سرمایه‌ی کمی نیازمند باشند (چون فرد سرمایه‌اش را باخته)، نکته حائز اهمیت در این

امر این است که با وجود ایجاد مشکلات اقتصادی اعم از تورم و گرانی از سوی دولت، فرد خود دست به کار شده و برای زندگی‌اش راهی برای نان خوردن پیدا می‌کند. یکی از این شغل‌هایی که فرد در چنین مواردی به آن روی می‌آورد **دست‌فروشی** است. دست‌فروشی تکامل یافته دوره گردی در زمان قدیم است.

اما در زمان قدیم وجود دوره گرد‌ها به دلایلی همچون فقدان واحد فروش کالاهای خاص و میل تولید کنندگان در انتقال کالاهای تولید شده به بازار به شیوه ی خودشان و نه از طریق نظام توزیعی اقدام به این کار می‌کردند.

در حال حاضر و مخصوصاً در استان آذربایجان شرقی این امر به یک پدیده ی جدی امرار معاش تبدیل شده و شهروندان نه به خواست و اراده ی خویش بلکه به دلیل نبود امکانات شغلی چاره ای جز این کار ندارند. با این حال در تبریز و البته در اکثر نقاط ایران این صنف را اخلال‌کننده نظم و زیبایی شهر دانسته و به خود حق تعرض و جمع آوری آن‌ها را می‌دهند. هیچ‌گاه

طبق گزارش‌های سازمان بین‌المللی کار (ILO) در سال ۲۰۰۵ قریب به ۲۵۰ میلیون کودک کار در جهان وجود داشته است. در همین باب وزارت کار و امور اجتماعی ایران تعداد کودکان کار در کشور را نزدیک به یک میلیون نفر اعلام کرده، لیکن تخمین‌ها دو برابر آمار رسمی را نیز قابل اعتنا میدانند. بر اساس تحقیقی ذیل عنوان بررسی وضعیت خانوادگی و اجتماعی کودکان خیابانی توسط سازمان بهزیستی در سال ۱۳۷۹، قریب به اتفاق کودکان خیابانی پسر بوده‌اند و کودکان ۱۳ ساله بیشترین گروه سنی موجود در میان کودکان خیابان هستند.

### ■ تبعات کار برای کودکان

کار در کودکی علاوه بر آسیب‌های جسمی آسیب‌های برگشت ناپذیر روانی نیز دارد. برای مثال کار در کودکی، فرد را در بزرگسالی به سادیسیم و علی‌الخصوص خشونت علیه کودکان سوق میدهد. همچنین توان برقراری ارتباط کودک را تحت تاثیر قرار داده و فرد در بزرگسالی رفتارهای انحرافی مختلفی بروز میدهد. اما مهم‌تر از همه، کار کودک را از تحصیل بازمی‌دارد. کار کودک را از کودکی خود محروم می‌سازد و در واقع کار، کودک را به بزرگسالی پرتاب می‌کند.

### ■ تبعات کار کودکان برای جامعه

کار کودکان مانع افزایش جدی مهارت‌ها، آموزش و دانش می‌شود. بهروری افت می‌کند، درآمدهای بیمه اجتماعی کاهش می‌یابد، صدمه‌های جانی و مالی بالا می‌رود، انواع آسیب‌های اجتماعی شامل سواستفاده جنسی، اعتیاد، خرده‌فروشی مواد مخدر، بزهکاری کودکان و نوجوانان و سپس جنایت‌های سازمان‌یافته افزایش می‌یابد. مهاجرت‌ها به دلیل امکان کار کودکان به گونه‌ای زیانمند و آسیب‌رسان بالا می‌رود. فکر افزایش زاد و ولد بجای حمایت بهداشتی و تربیتی از کودکان در نقاط عقب‌مانده پابرجای می‌ماند، نظام تبعیض و تحقیر هرچه بیشتر نهادینه می‌شود، از کارآمدی پلیس و دستگاه قضایی کاسته می‌گردد. چهره شهرها ناهمگون‌تر و محله‌های فقیرنشین تشکیل می‌گردد و...



■ یادداشت: فرشاد محمدی دخت

## کار سرگردان کودکان

### (محصول ساختارهای اجتماعی و اقتصادی)

#### ■ مقدمه

پرواضح است که کار انتخاب آگاهانه کودک نیست بلکه امری تحمیلی از سوی ساختارهای اجتماعی و اقتصادی است. پدیده کودکان کار را نباید ذیل مسائل ملی یا محلی صورت‌بندی کرد، این موضوع به جد مسئله‌ای جهانی است. فهم کار کودکان ملزم به بینشی ساختاری و کلان است لذا فراتر از وجوه اخلاقی و حقوقی، تبیین مسئله بایستی از منظر بین‌المللی با توجه به وجوه نهادی و ساختاری انجام پذیرد. بدین منظور متن مختصر حاضر مروری سریع بر وجوه مذکور خواهد بود.

مشکل را ریشه ای بررسی نمی‌کنند و فقط چون این‌ها سد معبر کننده شناخته می‌شوند نا محترم نیز هستند.

در بازار تبریز با چند نفر از دستفروشان صحبت کوتاهی کردم تا دلیل این سردرگمی‌ها را بیایم:

■ دست فروشی که در حدود ۴۰ سال سن داشت و در بازار تربیت تبریز بساط کرده بود میگفت: «من دیگر سنی گذرانده ام و به این شغل عادت کرده ام. درد اینجا است که رفته رفته سن و سال دست فروشان تبریز پایین تر می‌رود». می‌گفت من با چشم خودم میبینم جوان‌هایی را که هنوز وقت دانشگاهشان هم نرسیده ولی مجبورند خرج خانواده خود را از این راه در بیاورند حال انصاف است که مامور شهرداری بیاید بساط این جوان را جمع کند و چند روزی او را گرسنه بگذارد؟!!

او بازارچه‌ها را بی مصرف می‌خواند و می‌گفت بازارچه را جایی درست می‌کنند که ما را رسماً از نان خوردن بیندازند.

■ خانم میانسالی که جوراب می‌فروخت از نبود امنیت شغلی در کارگاه‌های تبریز گله می‌کرد و می‌گفت سالها در به در این کارگاه و آن کارخانه بودم چند وقتی برایشان کار می‌کردم نیروی کارشان که زیاد میشد و تولیدشان کم عذرم را میخواستند و مجبور بودم در سرما و گرما روزها و شب‌ها به دنبال کار بروم تا بتوانم شکم خانواده ام را سیر کنم.

■ پسری که به ۱۷،۱۸ ساله‌ها می‌خورد می‌گوید: از وقتی کرونا آمده و وضعیت مردم اسفناک شده ماموران شهرداری هر از گاهی می‌آیند ولی دیگر کاری به کارمان ندارند و درکمان می‌کنند.

■ مرد دستفروش دیگری می‌گفت مدل بازارچه ای کردن دست فروشان زمانی موثر خواهد بود که بتوانند همه ی دست فروشان را به بازارچه منتقل کنند و وقتی چند دستفروش بیرون از بازارچه به فعالیت میپردازند نه تنها فرقی به حال ما نمی‌کند که بدتر هم می‌شود.



■ **نهادهای اجتماعی و کار کودکان**

نهادهای اقتصادی، خانواده و آموزش در نسبتی مستقیم با پدیده مورد بحث‌اند. باید توجه داشت که نهاد سیاست علی‌رغم اهمیت خود، به تجربه مثبت است که در رفع معضل مذکور به تنهایی ناکام مانده است. فی‌المثل امروزه در تمامی کشورها قوانین منع کار کودکان موجودند با این حال واضح است که برآیند مناسبات اجتماعی و اقتصادی هر جامعه و شرایط جهانی (مانند فقر) اجازه اعمال صحیح آنها را نمی‌دهند. لذا، جهت رفع معضل کار کودکان، رجوع به عناصر مختلف ساختار کلان اجتماعی و بهبود کلیت آن ضرورت می‌یابد چرا که اساساً پدیده کودکان کار حاصل کارکرد ناصحیح ساختار اجتماعی و علی‌الخصوص نهاد اقتصاد و آموزش است. حضور پررنگ پاتریارشی در نهاد خانواده نیز از عوامل نامحسوس اما مهم در پدیداری کودکان کار است.

پدیده کودکان کار صرفاً یک امر دراماتیک نیست، بلکه موضوعی جدی جهت فهم معایب ساختار و نهادهای اجتماعی است. کار کودکان نشان‌گر قصور جامعه در انجام تعهداتش نسبت به کودکان است.

باید توجه داشت که مشکلات ساختاری راه‌حل‌های ساختاری و معضلات بین‌المللی تدابیر بین‌المللی می‌خواهند. بدین منظور لازم است در صورت‌بندی پدیده کودکان کار متوجه بود که تا زمان حضور فقر، کار به کودکان تحمیل خواهد شد.

**آموزش** ضروری‌ترین و تاثیرگذارترین ابزار برای محو کار کودکان است. تا زمانی که نهاد آموزش نتواند به درستی رسالت خود را به انجام برساند کودکان کار خواهند کرد. اگر نظارت نهادهای بین‌المللی و دولتی جدیت نیابد، اگر ساختار خانواده با آلترناتیو مناسبی تصحیح نشود، استثمار کودکان اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. باشد که خواب تلخ ما برنیاشفتد خواب شیرین بچه‌های جهان را.

## زخم زباله‌ها

■ **داستان کوتاه: فاطمه هشتم**

روی برف‌های یخ زده با احتیاط قدم بر می‌دارم از دور گویی چیزی داخل سطل آشغال کنار خیابان تکان می‌خورد. هوا تاریک شده کمی می‌ترسم. هر چه نزدیک تر می‌شوم یک انسان که از کمر به بالا داخل سطل زباله‌ها است را می‌بینم. اولش سر در نمی‌آورم دقیقاً چه می‌کند.

سر و رویش به هم ریخته است وقتی سرش را از سطل بیرون آورد با دو چشم کاسه خون مواجه می‌شوم ریش و موهای بلندش و صورت سیاه شده اش نشان از آن می‌دهد که شاید یک ماه است حمام نرفته نه دستکشی در دست دارد نه ماسکی بر روی صورت. کمی ایستادم و نگاهش کردم به این روزهای جامعه اندیشیدم.

به این که این مرد زباله گرد در دل تاریکی شب آن هم در این روزهای کرونایی به فکر جانش نیست. یعنی او نمی‌داند در این روزهای کرونایی باید از کثیفی دور بود. نزدیک تر رفتم که نگاهش خیره من شد. چشمانش پر از اشک شد...

گویی بغضی در راه است که مردانگی این مرد را کمر خم کند و من از کارم بارها و بارها شرمگین شدم. خواست قدم بردارد و خود را از



آن مهلکه ی که شاید من برایش رقم زده بودم دور شود اما صدایش زدم...  
- آقا... آهای آقا...

ایستاد و حتی برنگشت من او را بینم.  
- با من هستین خانم؟!  
بله ای آرام زیر لب گفتم و ادامه دادم: «بخشید وقتتون رو می‌گیرم ولی می‌خواستم بدونم در این وضعیت بحرانی چرا این کارارو می‌کنین مگه نمی‌شنوید همه جا میگن دستاتون رو به سطوح نمالین تا کرونا نگیرین! چرا خودتون و خانوادتون رو بیشتر در معرض این ویروس قرار میدین؟!»

هیچ نگفت و فقط پوزخند زد...  
راهش را کشید و رفت. به دنبالش راه افتادم...  
- آقا خواهش می‌کنم یک دقیقه بایستید.

■ **یادداشت: ندا جلیوند**

ایستاد. غم زده برگشت و رو به من گفت:  
«تا حالا یه شب گرسنه خوابیدی؟!»  
از پدرت چیزی خواستی که نتونه برات بخره؟! کدوم وضعیت بحرانی، تا جایی که یادمه وضعیت برا ما همین بود و فرقی به حالمون نداره.  
برا من گرسنه موندن خطرناک تر از کروناس!»  
نگاهش کردم داشت دورتر و دورتر می‌شد. حرف هایش سنگین بود. سنگین تر از چیزی که بتوانم حل‌اجی کنم. چند تا ماسک و دستکش داخل کیفم بود. به طرفش دویدم و خودم را به سختی به او رساندم و جلویش ایستادم. ماسک و دستکش‌ها را روبه رویش گرفتم و گفتم:  
«نمیدونم چی بگم شرمندتونم، یعنی فکر کنم کل ایران شرمنده ی شماست، کاش برسه روزی که انقد به انسان بودن یه نفر توهین

نشه.»  
ماسک‌ها را گرفت و گفت: «ممنون از محبتت، اما اینها برای ما شوخیه. یه ایران دلش میخواد که ما نباشیم هر روز که من زودتر بمیرم هم برا خودم خوبه و هم برای دولت، هرچند که خرجمو نمیده اما من باعث زشتی شهرش شدم.»  
با خودم فکر کردم چرا هیچ وقت دلیل و ریشه ی این چیز هارو جستجو نمی‌کنیم؟  
چرا راحت از کنار زباله گردها می‌گذریم و به بچمون می‌گیم تو هم اگه درس نخونی مجبوری این کارو بکنی؟ چرا هیچ وقت دنبال ساختار به وجود آورنده این قشر نرفتیم. اصلاً با خودمون فکر کردیم چرا و چه عامل هایی یک فرد رو به جایی می‌رسونه که همه ی کرامت های اخلاقی و انسانی خودش رو زیر پا له کنه..؟

## قفل بر مسکن مردم

با نگاهی اجمالی به اوضاع اقتصادی و اجتماعی جامعه بر همگان آشکار می‌شود که وضعیت بسیار نامطلوبی را از جهت عدالت اقتصادی شاهد هستیم و فقر بیش از پیش قدرت نمایی کرده و مردم در سطوح مختلف با معضل اقتصادی دست به گریبانند.

یکی از بارزترین معضلاتی که از نبود عدالت اجتماعی، اقتصادی بیرون آمده و تعداد زیادی از افراد جامعه را درگیر کرده فقر در زمینه مسکن است. کمبود در زمینه تولید و عرضه، مشکلات در زمینه گرانی و تورم و

همچنین محبوس شدن مسکن در دستان سرمایه داران، حلقه‌هایی به مثابه زنجیری به هم متصل‌اند که سبب معضل مسکن شده‌اند.

مسکن از نیازهای اساسی بشر و جزء حقوق اجتماعی و رفاهی محسوب می‌شود. مشخصاً برخورداری یا عدم برخورداری از حقوق اجتماعی و اولیه، تاثیر معناداری با میزان پایداری جامعه دارد.

ناگفته نماند که احیای حقوق اجتماعی-رفاهی در گرو برنامه‌ریزی با قید اولویت بندی در تخصیص امکانات و اعتبارات است. در مورد مسکن گاهی فرد به تنهایی قادر به تأمین نیازهای اساسی خود نیست و اینجاست که اقدامات تأمینی-جبرانی دولت‌ها با تکیه بر نظریه عدالت دولت به صحنه آمده تا مناسبات دولت-شهروند صبغه حمایت‌گراانه به خود بگیرد.

در اصل ۳۱ قانون اساسی چنین آمده است که: "داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد و خانواده ایرانی است. دولت موظف است با رعایت اولویت برای آنها که نیازمندترند به خصوص روستائینان و کارگران زمینه اجرای این اصل را فراهم کند."

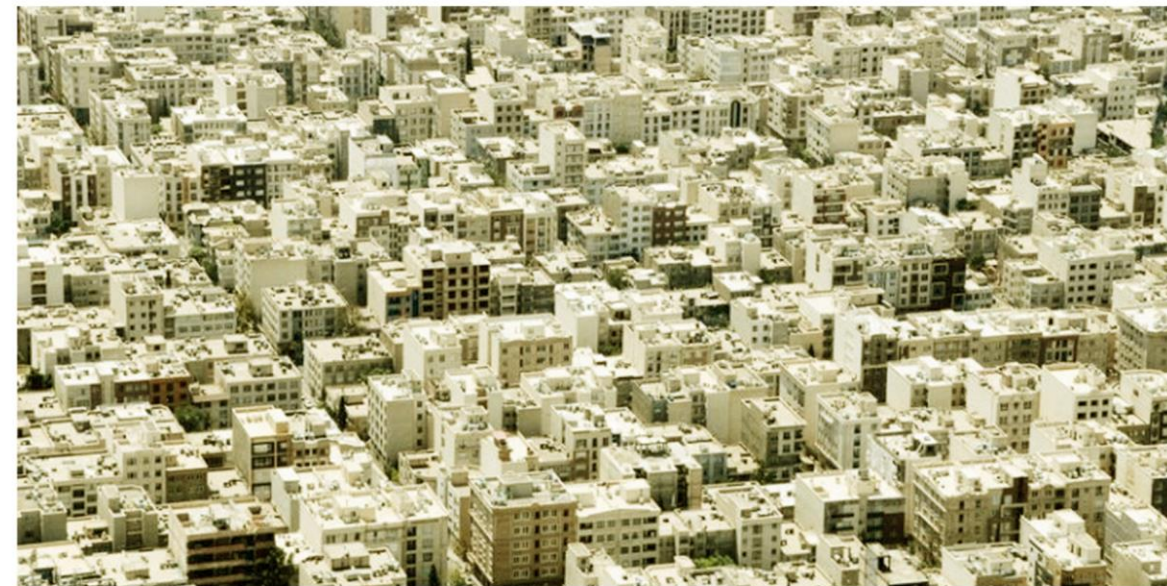
هم چنین در ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر، اشاره به این شده که، پیش نیاز زندگی شایسته، تأمین مسکن مناسب است.

ما در استیفای این حق به گران کردن شهر به‌عنوان ابزار کنترل مهاجرت دل خوش کرده و در نتیجه سیاست‌گذاری غلط یا نابردانه، یک حق به محاق رفته است.

### ■ گرانی و تورم

بخش مسکن نیز از تورم افسارگسیخته در امان نبوده و حال شاهد افزایش چند ده برابری قیمت‌ها هستیم که خرید خانه را مشکل‌تر از همیشه کرده است. با کاهش ارزش پول و با توجه به میزان حقوق و درآمد‌ها نمیتوان به راحتی صاحب خانه شد. مخصوصاً با برآورد درآمد کارگری که حقوقش کفاف مخارج روز مره را هم نمیکند چندین دهه طول میکشد تا بتواند خانه‌ای بخرد البته بشرطی که تورم سر جای خود باقی بماند!

بطور کلی بازار مسکن در کشور همواره دچار نابسامانی‌های فراوانی در حوزه عرضه و تقاضا و مهم‌تر از آن افزایش قیمت بی‌رویه و بی‌برنامه بوده است، با این حال در سال‌های گذشته رویکرد مناسبی هم در کنترل این روند اتخاذ نشده و یا اگر هم شده تاثیر چندانی مثبتی برای رفع این معضل نداشته است. با توجه به نوسانات اقتصادی اخیر کشور نیز این مساله بحرانی‌تر شده و داشتن مسکن مناسب را برای بسیاری از خانواده‌های ایرانی تبدیل به رویایی دست نیافتنی کرده است.



در گرانی مسکن نیز عوامل متعددی دخیل هستند که نباید از دلالتی در بازار خرید و فروش غافل شد که در نتیجه‌ی عدم نظارت بر ثبات قیمت‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش قیمت خانه داشته است.

در پی پایین بودن قدرت خرید، نرخ اجاره نشینی بالا رفته و در پی آن به دلیل افزایش نرخ اجاره بهاء شاهد این هستیم که به تعداد خانواده‌هایی که توان پرداخت اجاره بها ندارند، بی‌سرپناه‌هایی که در چادر و یا پشت بام‌ها یا گور به زندگی خود ادامه میدهند و حاشیه نشین‌ها افزوده میشود.

از جهتی با توجه به زیاد شدن شکاف طبقاتی عمیق و پایین بودن نرخ تولید مسکن، با توجه به اینکه در شرایط امروزی سرمایه داران ثروتمندتر و فقرا فقیرتر میشوند، مسکن در دست عده‌ای سرمایه دار محبوس شده و در نتیجه تعداد مالکان مسکن در سطح شهر، نسبت به تعداد خانوارها پایین است.

### ■ هجوم سرمایه داران به مسکن و رها شدن بازار مسکن

مسئله این نکته محدود به شهر خاصی نیست ولی برخی شهرها مثل تبریز بیشتر دچارند.

در واقع طی این پدیده مسکن تبدیل به کالایی جهت سرمایه گذاری شده است. هر چند مسکن کالا تلقی نمی‌شود اما سیاست حاکم بر این بخش در کشور آن را تبدیل به کالا نموده و تا زمانی که از این حالت خارج نشویم و سرمایه‌ها به بخش تولید هدایت نشود، عملاً تحقق حقوق طبیعی و اساسی مندرج در قوانین ما برای ملت میسر نخواهد شد و ادامه این سیکل با سفته بازی و دلالتی که در تمام بخش‌ها بر گرده مردم فشار آورده، این محرومیت از حقوق اساسی را دو چندان خواهد نمود و نتیجه منفی آن عدم ازدواج، طلاق، مهاجرت، افسردگی، خودکشی و اعتراض خواهد بود.

گرانی، فاصله زیاد دهک‌ها، نداشتن برنامه‌های تسهیلاتی مسکن برای مردم و نگاه سرمایه‌سالاری منجر به این شده که ثروتمندان شهر، مسکن را کالایی سودده دریابند و با قدرت پولی خود در مالکیت هرچه بیشتر خانه‌ها تلاش کنند، که مطمئناً بزرگترین حامی چنین روالی بی‌قانونی و عدم نظارت در بازار مسکن می‌باشد.

با باز گذاشتن دست سوداگران نمی‌توان این حق مورد حمایت بین‌المللی و مبتنی بر کرامت انسانی را پاس داشت.

پس با نگاه به اوضاع حال حاضر نتیجه میگیریم، خلاف اصل ۳۱ اتفاق افتاده و علاوه بر تلاش‌های مقطعی دوره‌ای از قوه مجریه که البته آن تلاش‌ها هم با آسیب‌شناسی اساسی صورت نگرفته بود تغییرات مطلوبی را شاهد نیستیم.

## تف بر معابر زیبای شهر با انبوه گر سنگان و پیکاران

■ محسن هادی (مستندساز و جامعه شناس)

ناخالص ملی به حساب نمی آید. اقتصاد غیر رسمی بسیار گسترده است؛ در ایران از سال ۵۹ تا ۹۳، از حدود ۲۴ تا ۴۲ درصد نوسان داشته است.

برخی بنگاه های غیر رسمی را انگل اقتصاد می دانند که مالیات پرداخت نمی کنند پس باید جلوی آنها گرفته شود. اما برخی اقتصاد دانان مانند هرماندو دوسوتو در کتاب های راه دیگر و راز سرمایه، کسب و کارهای غیر رسمی را گنجینه دست نخورده ای

انرژی کارآفرین

دستفروشی یک شغل است مثل دیگر مشاغل با ویژگی های خاص خود؛

- می تواند سیار یا ثابت باشد.
- کالا بفروشد یا خدمتی عرضه کند.
- در کارش تعهد داشته باشد یا تخلف.
- کالا یا خدماتش مفید باشد یا مضر.
- موقت باشد یا دائمی.
- برای دیگران مزاحمت ایجاد کند یا مزاحمتی را رفع کند.
- مستقل باشد یا زنجیره ای و ...

به لحاظ علمی، دستفروشی یکی از مشاغل اقتصاد غیر رسمی است، یعنی آن بخش از اقتصاد که ثبت و اندازه گیری نمی شود، مالیات نمی پردازد

### دستفروشی چیست؟

ظاهر کلمه میگوید این اصطلاح در مقابل مغازه وضع شده است، یعنی کسی که کالا را نه در یک مغازه ثابت بلکه روی دست گرفته و به مردم عرضه می کند.

معادل این واژه در انگلیسی (street vendor) است، یعنی **فروشنده خیابانی**. شاید بهتر باشد ما نیز از همین اصطلاح استفاده کنیم چون دستفروش در واقع با خیابان معنا پیدا می کند نه با فروش غیر مغازه ای. بسیاری از دلان هم مغازه ندارند و برای قرارهای خود در کافه ها یا جاهای عمومی قرار می گذارند، اما کسی آنها را دستفروش نمی داند.

دستفروش ها کسانی هستند که کالا یا خدمات را در حاشیه های خیابان، پارک و دیگر فضاهای عمومی شهر می فروشند؛ آنها جزوی از چرخه توزیع کالا و خدمات هستند و سابقه ی طولانی هم دارند. گاهی در مقالات دانشگاهی دستفروشی را پدیده ای جدید ناشی از گسترش شهرنشینی دانسته اند که آشکارا نشان از بی اطلاعی نویسنده دارد.

دستفروشی در برخی مناطق شهری حتی جنبه ی هویتی نیز دارد، مانند خیابان تربیت تبریز که بخشی از مسیر تاریخی جاده ابریشم است و مجسمه های فروشندگان خیابانی نیز مانند سمبلی از این هویت تاریخی، در این خیابان نصب شده است.

### ■ قانون مالیات بر مسکن

مالیات بر خانه های خالی را میتوان یکی از عوامل کنترل کننده تلقی کرد، که میتواند از انباشت مسکن جلوگیری کند. البته پر واضح است که به هیچ وجه کافی نیست و نیاز به طرح های جامع تر برای عدالت بخشی به این حوزه وجود دارد.

این قانون که مسیر پرفرازو نشیبی را طی کرده، حدود ماه گذشته به تایید شورای نگهبان رسیده است.

البته معلوم نیست چه میزان از همکاری را بین مالکان مسکن که موظف به ثبت اسناد بصورت تمام و کمال هستند و وزارت مسکن و سازمان ثبت اسناد خواهیم بود.

باتوجه به اینکه بودجه سال ۱۴۰۰ نیز مشمول بند مالیات بر خانه های خالی است و دولت پیش بینی کرده حدود ۹۰۰ میلیارد تومان مالیات خواهد گرفت.

البته این قانون اگر چه روند عرضه را سهولت میبخشد اما تأثیری روی بخش تولید ندارد. همچنین با وجود تورم، تأثیر گذاری این قانون پایین خواهد آمد.

بطور کلی همانطور که ذکر شد مسکن از حقوق اولیه شهروندان

است اگر بدرستی رسیدگی نشود و این حوزه ساماندهی نشود

از یک مشکل چندین آسیب و معضل منشعب خواهد شد.

...از طرفی در پی نگاه سرمایه سالاری و مدرن گرایی ظاهری با توجه به عملکرد مسئولین ذی ربط، اولویت برنامه ریزی من جمله حوزه ی مسکن (مثل شهر تبریز) را بالا رفتن طبقات برج های تجاری و نشان دادن اینکه ما عقب ماندگی در جریان مدرنیتیه نداریم قرار داده اند تا اولویت حق سرپناه داشتن شهروندان.

نمونه بارز این اتفاق را در تبریز جایی که بین برج تجارت جهانی و منطقه حاشیه نشین، فاصله ای بیش نیست میبینیم. عده ای محروم از سرپناه و عده ای در پی مدرنیتیه شدن!

### ■ مهاجرت روستاییان به شهر

افزایش جمعیت شهر نیز از عواملی ست که میتوان در زمینه ی فقر مسکن (حتی در صورت عدم گرانی) موثر دانست.

نبود شرایط مناسب امکاناتی در روستاها و دلایل متعدد، منجر به مهاجرت روستاییان به سمت شهر ها می شود در چنین شرایطی با توجه به نبود برنامه ریزی برای سکونت این افراد در شهر و همچنین نبود فرصت شغلی و عدم تناسب درآمد با هزینه های شهرنشینی شرایط مطلوبی حاکم نخواهد بود. خرید خانه در سطح شهر بسیار سخت شده و باعث انتخاب سکونت گاه های حاشیه ی شهر میشود، سکونت گاه هایی به دور از استاندارد های مناسب زیستن.



می‌دانند که می‌توانند رشد و توسعه اقتصادی را تحریک کنند.

اقتصاد غیر رسمی حوزه یک دستی نیست که بتوان برای آن نسخه واحد پیچید، قاچاق اعضای بدن هم در این حوزه قرار می‌گیرد و کاشت سبزی خانگی هم! برخی غیرقانونی، برخی خطرناک ولی بعضی هم مفید. در یک تقسیم بندی می‌شود اقتصاد غیر رسمی را به دوگانه کار قانونی ثبت نشده و کار غیرقانونی تقسیم کرد.

کسانی هم که اقتصاد غیر رسمی را مفید می‌دانند منظورشان فعالیت‌های قانونی

ثبت نشده است که اگر سروسامان یافته و قوانین متناسب با آنها ایجاد شود، می‌توانند محرکه اقتصاد در جوامع در حال توسعه باشند.

دستفروشی فعالیت‌های غیر رسمی است در حوزه اقتصاد غیر رسمی که ماهیت خیابانی بودن آن، اجازه فروش کالا یا خدمات غیرقانونی را به آن نمی‌دهد و بنابراین نمی‌توان دستفروشی را جز بخش غیرقانونی یا خطرناک اقتصاد غیر رسمی دانست. تنها جنبه از دستفروشی که در تعارض با قانون قرار می‌گیرد اشغال معابر شهری است که این هم فقط مختص دستفروشان نیست و دیگران از جمله خود شهرداری نیز مرتکب این تخلف می‌شوند؛ به عنوان نمونه، دکه های

بانک شهر که در پیاده‌روها و دیگر فضاهای عمومی شهر نصب شده اند. درباره



مشکل سد معبر یک نکته هم وجود دارد، آن هم **عدم تناسب فضاهای شهری در ایران** با نیازهای عمومی. نباید از این غافل شد که در چند دهه گذشته، فضاهای شهری ما مثل یک کالا، فروخته شده اند و ما نه پیاده‌روهای عریض داریم و نه میدان‌های بزرگ. برای مثال، در میدان ۱۸می باکو، عرض پیاده‌رو از خیابان وسیع‌تر است و دستفروش‌ها نه به عنوان مسدود کنندگان معبر، بلکه مثل یکی از زیبایی‌هایی این میدان دیده می‌شوند. از شهرهایی که من دیده‌ام، استانبول و آنکارا نیز همینطور است.

شهرداری‌ها دوست دارند فقط دستفروش را مقصر ببینند و هرگز به این نکته نمی‌پردازند که چرا در شهر دو میلیون نفری تبریز عریض ترین پیاده‌روها بیشتر از ۲ متر نیست؟ و چرا در شهر نزدیک به ۲۰ میلیون نفری تهران، چنین است؟

● **آیا سد معبر اصلی را شهرداری‌ها با فروش شهر، مرتکب نشده‌اند؟**

### شغل کاذب چیست؟

آیا دستفروشی شغل کاذب است؟ من هنوز منبع معتبری ندیده‌ام که تعریفی جامع و مانعی برای این اصطلاح ارائه کرده باشد. در زبان فارسی امروزی، ما شغل را معادل کار و پیشه می‌دانیم. یعنی فعالیت منظمی که در قبال آن پول دریافت می‌شود اما کاذب چیست؟ و چه شغلی را می‌توان دروغین

دانست؟ آیا منظور از شغل کاذب، شغل غیر مجاز است؟ پس چرا همین اصلاح را که دقت دارد و می‌توان سنجید، به کار نمی‌برند؟

معادل شغل دروغ در زبان انگلیسی می‌شود: **false job** یا **fake job**. منابع انگلیسی برای این دو، مفهوم تقلب در کار و کار متقلبانه را معادل می‌کند. **spurious careers** هم ترجمه واژه به واژه‌اش می‌شود «حرفه جعلی» که من مفهومی معادلی برای آن پیدا نکردم. جایی دیدم یک مترجم **untrue job** را معادل شغل کاذب پیشنهاد داده است یعنی کار نادرست!

اصطلاحی در انگلیسی رایج است **Illicit business** به معنی تجارت قاچاق، به نظرم اصطلاح دقیقی است اما معادل شغل کاذب نمی‌تواند باشد. آنچه ما در زبان فارسی شغل کاذب نامیده‌ایم بسیار وسیع است، برای مثال در مقاله «تأثیر مشاغل غیر رسمی بر چهره شهرهای ایران» (۱۳۷۳) «دستفروشی، فالگیری، مسافرشکی شخصی، دزدی، کتابفروشی کنار خیابان، عکاسی سیار و...» را نمونه‌های مشاغل غیر رسمی دانسته است. دقت می‌کنید؟ دزدی هم در تعریف ایشان شغل است و هم‌ردیف کتابفروشی و عکاسی و دستفروشی! همینقدر آشفته!

برخی تلاش کرده‌اند شغل کاذب را شغلی بدانند که در تولید یا ارائه خدمات نقش مفیدی ندارد اما این تعریف چنان مبهم

است که هر فعالیت‌هایی را می‌توان غیر مفید دانست و کاذب؛ مثل همین اساتید دانشگاه‌هایی که چنین مقالات بی‌بنیادی را نوشته و پول گرفته‌اند! برای تشخیص فایده‌ی یک شغل نه مرجعی وجود دارد و نه سنجه‌ای و نه می‌تواند وجود داشته باشد. هر واژه‌ای را معادل چنین تعریفی قرار دهیم، بیش از آنکه به فهم پدیده‌های شغلی منجر شود، به برچسبی تبدیل خواهد شد برای ارزش‌گذاری و ترد شاغلین. در واقع اصطلاح «**شغل کاذب**» نه یک معنا برای فهم، بلکه برچسبی است برای ترد و سرکوب.

پیشنهاد من استفاده از این اصطلاحات برای درک مفاهیم شغلی است؛

- **شغل رسمی:** شغلی که در اقتصاد رسمی است.
- **شغل غیر رسمی:** شغلی که غیر قانونی نیست ولی غیر رسمی است.
- **شغل غیر قانونی:**

و به نظر من دستفروشی یک شغل غیر رسمی است، البته فعلاً غیر رسمی است و می‌تواند طبق الگوی رایج در کشورهای موفق در حل این مسأله، رسمی شود.

یک نکته مهم، در واقع یک پرسش مهم وجود دارد؛

- چرا به دستفروش برچسب می‌زنند؟
- نتیجه این برچسب زنی چیست؟
- کاذب خواندن شغل یک فرد چه تاثیری بر او و جامعه دارد؟

برای فهم این سوال باید دوباره در مفاهیم اصلی مورد بحث فکر کنیم؛ شغل و کاذب. شغل چیست؟ فعالیت اقتصادی منظم؟ نه. شغل مفهومی بیشتر از این دارد؛ شغل یکی از عناصر اصلی هویت انسان است. برای شناختن کسی حتما می‌پرسیم چه کاره است؟ برای معرفی خودمان هم کارمان را می‌گوییم. بی‌شغلی وضعیت ناپایداری برای فرد است، اگر کسی بگوید هیچ کاری ندارم، پرسش‌های جدی ایجاد خواهد شد، از کجا پول درمیاری؟ حتی اگر منابع مالی سالم داشته باشد باز هم بی‌شغلی در جامعه معادل بیکاری و بی‌عاری خواهد شد و این یک فشار اجتماعی سنگینی را سبب می‌شود. به همین خاطر اگر کسی واقعا بی‌شغل هم باشد، عنوانی مثل دانشجو یا ورزشکار را که هویت صنفی است برای خود دست و پا می‌کند تا جای هویت شغلی را بگیرد.

حال ببینیم اگر هویت شغلی کسی کاذب نامیده شود چه پیش می‌آید؟ یعنی



**دست فروشی ممنوع**

کافی دارند و هرگز برچسب شغل کاذب بر پیشانی‌شان نخورده است. اما دستفروش که کارش واجد زحمت است و کالا یا خدماتی را عرضه می‌کند، آشکارا این برچسب را دریافت کرده و عوارض آن را تحمل می‌کند. تاثیر این برچسب‌زنی بر زندگی این افراد بی‌نیاز از توضیح است.

معادل دزدی، قاچاق، موادفروشی و غیره. در این صورت احترام فرد خدشه دار شده و او به عنوان یک انسان پست شناخته خواهد شد. منزلت او به عنوان یک شهروند از بین خواهد رفت، کرامت را تجربه نخواهد کرد و داغ‌نگی بر پیشانی اش خواهد نشست که نه خود و خانواده‌اش، لذت یک زندگی شرافتمندانه را نچشند! چرا؟ به چه جرمی؟

آیا دزد و قاچاقچی و کارچاق‌کن هم چنین است؟ البته که چنین نیست! دزد اگر شناخته شود که دزد نیست، قاچاقچی و کارچاق‌کن و اختلاسگر هم همچنین. آنها منزلت بالایی هم برای خود اختصاص می‌دهند، چون پول در مورد دستفروشان، شهرداری‌ها و دیگر کسان و سازمان‌هایی که با این گروه تضاد منافع دارند، همواره چند اتهام را مثل برچسب به پیشانی اینها چسبانده‌اند؛ یکی همین شغل کاذب بود که درباره‌اش حرف زدیم، دیگری هم کالای قاچاق، محصولات غیربهداشتی، نامن و ...

مال‌ها و پاساژها شاید بیشتر هم باشد. محصولات غیربهداشتی نیز همچنین. چندی در صداوسیما کالای غیربهداشتی تبلیغ شده؟ حافظه میان مدت من کرم حلزون را به یاد می‌آورد. سرویس‌های ارزش افزوده هم برای کسب و کار نا امن بهترین نمونه هستند که **برنامه‌های جذاب تلویزیون**، آنها را به مردم تحمیل کرد. ولی آیا کسی داغ‌نگی بر پیشانی مدیران تلویزیون نشانده؟ البته که نه، چون آنها از طبقات فرادستند و پول کافی برای ساخت منزلت اجتماعی دارند.

دستفروش‌ها همواره مورد اتهامند، اتهاماتی که هرگز اثبات نشده‌اند و در صورت اثبات درمورد چند دستفروش، قابل تعمیم به همه نیستند. ولی چرا شهرداری‌ها برچسب می‌زنند؟ واضح است که از روی ناتوانی برای حل مساله. آنها برچسب می‌زنند که به راحتی سرکوب کنند. اگر مردم بپذیرند که دستفروشی شغل کاذب است، از دستگیری فرد کاذب، با هر شدتی هم که باشد، خوشحال خواهند شد و این وضعیت خطرناکی است که متأسفانه امروز تا حدودی شاهد آن هستیم.

**چه کنیم...؟**

هر سال چند خبر ناگوار منتشر می‌شود از ضرب و شتم دستفروشان، گاهی کار تا خودسوزی و مرگ هم می‌کشد، چرا؟ سوال مهمی است. چند سال پیش، یک دستفروش در تبریز، پس از آنکه اموالش را توقیف کردند، در مقابل

شهرداری منطقه ۸ تبریز، خودسوزی کرد و مرد! چند روز بعد از معاون فرهنگی شهردار تبریز وقت گرفتم برای صحبت در این باره. به ایشان گفتم این حادثه‌ی مهمی است، چرا باید شهرداری مثل یک نیروی سرکوبگر عمل کند؟ چه نتیجه‌ای تاحالا ازین سیاست گرفته‌اید که بر ادامه‌اش اصرار دارید؟ آیا به تبعات چنین رفتاری فکر کرده‌اید؟ گوش داد و پرسید چه می‌توان کرد؟

گفتم یک گروه علمی تشکیل دهید، از چند جامعه‌شناس، برنامه‌ریز شهری، فعال اجتماعی، کارآفرین و غیره، یکسال روی این کار کنید و یک سند کاربردی برای مواجهه با پدیده دستفروشی در تبریز تهیه کنید. بعد برای اجرا خودتان پیشگام شوید، به عنوان یک کلان پروژه‌ی اجتماعی در تبریز این را دست بگیرید، باور کنید این گره قابل گشودن است، مسایلی پیچیده‌تر ازین در جوامع حل شده، مهم اقدام است. اگر اجرا شود، ضعف‌هایش آشکار و ترمیم می‌شود. تصور



می‌کنید چه پاسخی دادند؟ هیچ!

**چرا شهرداری‌ها اینقدر با دستفروشان در ستیزند؟ هدف آنها از سرکوب دستفروش چیست؟**

**آیا واقعا دغدغه‌ی معبر دارند؟** پس چرا هیچ قدم قابل توجهی در ساخت معابر شهری بر نمی‌دارند؟ معابری که بی مانع و با لذت بتوان یک ساعت پیاده روی کرد. آیا شهرداری‌ها دغدغه اقتصاد رسمی را دارند؟ البته که این حرف شوخی است! پس این همه دشمنی با دستفروشی چراست؟ کسی منکر مشکلات ناشی از تراکم دستفروشان در معابر شهری نیست، بله من هم وقتی از چهارراه ولیعصر تهران عبور می‌کنم، به زحمت می‌افتم در حرکت. همچنین در خیابان گرجیلر تبریز. اطمینان دارم که خود دستفروش هم راضی به این تراکم نیست، اما آیا مشکل اصلی این است؟

واقعیت این است که وضعیت پرتراکم دستفروشی در شهرهای بزرگ ایران، **جلوه‌ای از مشکل بزرگتری است** که همه درباره‌اش می‌دانیم؛ فقر و بیکاری. دستفروش‌ها خیابان را نه برای کار، که در واقع برای یک تظاهرات خیابانی مسالمت‌آمیز

انتخاب کرده‌اند. آنها دارند حق کار خود را فریاد می‌زنند و این شاید آخرین تلاششان برای نان درآوردن باشد؛ چه گزینه‌ای غیر ازین وجود دارد؟

در متروی تهران با یک زن دستفروش حرف می‌زدیم، حسابدار بود؛ همسرش نیز تکنسین یک شرکت فنی. هردو کمتر از یکسال پیش بیکار شده و به دستفروشی پناه آورده بودند. تعداد زیادی چنین هستند. این‌ها دارند برای نان تلاش می‌کنند و مدیران شهری ما از سد معبر حرف می‌زنند! اصناف هم از کاهش فروش خود به واسطه دستفروشی! عجیب نیست؟

**تفاوت اولویت مسایل را ببینید!** یکطرف درد گرسنگی دارد یک طرف درد پیاده رو! کدام مهم است؟ من که می‌گویم تف بر معابر زیبای شهری با انبوه بیکاران و گرسنگان!

## هویت پیکانه از متن

■ یادداشت: صبا قدس

در ادبیات شهرسازی و برنامه ریزی شهری، «حاشیه‌نشین» به مناطقی از شهرها گفته می‌شود که با ساخت و ساز غیر مجاز شکل گرفته و ساختمان‌هایشان فاقد اسناد رسمی‌اند. این شیوه سکونت شهری را «سکان غیر رسمی» می‌گویند و مناطقی که در آن سکونت غیر رسمی است، به مناطق «حاشیه‌نشین» مشهورند. به این معنا، حاشیه‌نشین، لزوماً منطقه‌ای نیست که در حاشیه شهر باشد، ممکن است در وسط شهر هم باشد؛ اگر سکونت در آن غیر رسمی باشد، منطقه حاشیه‌نشین خواهد بود.

مفهوم حاشیه‌نشین به معنای عام، شامل تمام کسانی است که در محدوده اقتصادی شهر ساکن هستند ولی جذب اقتصاد شهری نشده‌اند.

پس «حاشیه‌نشین» بر خلاف ظاهرش، معنایی جغرافیایی ندارد؛ یعنی این مناطق در حاشیه‌ی شهر نیستند بلکه در حاشیه‌ی زندگی شهری‌اند! این مناطق اگر چه در شهراند ولی از شهر نیستند؛ خدمات شهری را دریافت نمی‌کنند، از زیرساخت‌های شهر محروم‌اند و البته متقابلاً مسئولیت‌های شهرنشینی را هم ندارند! به این معنا که اغلب این مناطق از امکانات اولیه مانند برق، آب و گاز محروم‌اند.

### حاشیه‌نشین چرا و چگونه؟!

در گذشته ۸۰ درصد تولید ناخالص داخلی، کشاورزی بود، که این تولیدات محصول کار روستائیان بود که ۷۲ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. در آن زمان شهرها مرکز تبادل و تجارت کالاهایی بودند که در روستاها تولید می‌شد. در نتیجه شهری‌ها صنعت بزرگی نداشتند

و تمام سهمشان از تولید ملی ۲۰ درصد بود.

با این وجود تقریباً تمامی اقدامات و تحولات دوره رضا شاه در شهرها روی داد. راهسازی، صنعت، شهرسازی، بهداشت، آموزش و هرآنچه که ردای مدرن بود، بر قامت شهرها دوخته می‌شد، قریه‌هایی هم که جای مناسب داشتند، ماهیت عوض می‌کردند تا صاحب خیابان و پادگان شوند و مجسمه در مرکزشان نصب شود تا شهر شوند! توسعه فقط برای شهرها بود، هیچ روستایی، در روستا بودنش توسعه نیافت. نتیجه این بود که دو سه دهه باید می‌گذشت تا این دیوار کج، خودش را نشان دهد و موج مهاجرت به شهرها جاری شود و پدیده‌ی تبعیض امیزی به نام حاشیه‌نشین، در شهرها به وجود آید.

جاذبه شهرنشینی و رفاه شهری در مقابل بی‌امکاناتی روستایی افرادی را از زادگاه خویش کند و بسوی قطب‌های صنعتی و بازارهای کار کشاند. مناطق زاغه‌نشین، الونک‌نشین، کپرنشین و در مفهوم کلی‌تر «حاشیه‌نشین» بخش‌های مورد غفلت واقع شده‌ای از شهر هستند که شرایط زندگی و مسکن در آنجا به شدت پایین و دور از انسان بودن است.

جامعه‌شناسانی چون دورکیم، ردفیلدوتونیس، به این نتیجه رسیده بودند که انتقال از شیوه زندگی روستایی به شیوه زندگی شهری، پیامدهای ناخوشایند فراوانی دارد. آنها معتقد بودند که در این انتقال روابط غیر شخصی‌جانشین روابط شخصی می‌شود و در نتیجه نظم و نظام جامعه، در معرض از هم گسیختگی قرار می‌گیرد.

**اما «چرا در گذشته، دولت همه توجه خود را به شهرها که تنها ۲۸٪ جمعیت را دربر داشتند معطوف کرد؟ چرا روستاها که اکثریت مردم را در خود جای داده بودند مورد بی توجهی واقع شدند؟»**

با این وجود امروزه هم حاشیه‌نشینی ادامه دارد، یعنی همچنان هر که می‌تواند از روستاها و شهرهای کوچک به سمت شهرهای بزرگ مهاجرت می‌کند و در صورتی که پول کافی داشته باشد در خود شهر و در غیر این صورت در حاشیه شهر ساکن می‌شود. شهرهای بزرگ به برکت سیاست‌های هوشمندانه زمین و مسکن در دو دهه اخیر، در تولید حاشیه‌نشین به خودکفایی رسیده‌اند! هر چه مسکن گران و گرانتر می‌شود، عده‌ای فقیر و فقیرتر میشوند و چاره‌ای برایشان نمی‌ماند جز پناه بردن به آلونک‌های حاشیه! و می‌شوند حاشیه‌نشین!

### حاشیه‌نشینی چه هزینه‌هایی می‌تواند داشته باشد؟

به چند عدد و رقم توجه کنید: تبریز ۱۸ محله حاشیه‌نشین دارد؛ حدود یک پنجم جمعیت شهر ساکن این مناطقند؛ یعنی چیزی حدود ۴۰۰ هزار نفر. مدام شمال شهر نشین‌های تبریز را از رخ دادن زلزله بیم‌میدهند چرا که اینان درست روی گسل‌اند، با وجود اینکه زلزله آخرین هزینه‌ایست که خواهیم داد، اما ابعاد اجتماعی، فرهنگی حاشیه‌نشینی کم از زلزله نیستند. به احساسی که با شنیدن واژه فاشیستی حاشیه‌نشین در آدم ایجاد می‌شود فکر کنید؛ اگر هویت هریک از ما حاشیه‌نشین باشد چه حسی درونمان ایجاد خواهد شد!

فرهنگ حاشیه‌نشینان بر بنیاد تقلای هر روزه برای زنده ماندن استوار می‌شود، درحالی‌که فرهنگ مرکز و متن‌نشینان بر مبنای چیزهایی بیشتر از نگرانی‌های هر روزه برای رفع گرسنگی، بی‌پناهی، مرضی و مرگ قوام می‌یابد. بنابراین، در حاشیه، مصرف محصولات فرهنگی مثل کتاب و تئاتر جایی ندارد. به جای آن، مصرف تنها نیروی مادی موجود یعنی بدن اهمیت می‌یابد. تفاوت فرهنگی دو جهان همین‌جا آشکار می‌شود که یکی مایه‌های حیاتی درون خود را می‌بلعد و آن دیگری زاینده‌های بیرون از خود را.

اگر نخستین تجربه‌های انسان بودن در کالبد خانه و خانواده روی می‌دهد، و متن‌نشینان از بزرگی، زیبایی، امنیت، محبت و عشق مَوَاج این دو برای هر چه فرهیخته کردن وارثان خود استفاده می‌کنند، حاشیه‌نشینان چه در تبریز باشند و چه در جای دیگر، گرفتار کوچکی، آلودگی، ناامنی، و خشونت خانه و خانواده‌اند. حال، فرودستانی را در نظر آوریم که نه خانه‌ای دارند و نه خانواده‌ای. خانه‌هایی در گورها، زیر پل‌ها، توی کارتن‌ها، جوی‌ها؛ بدون پیوندهایی که در آن فرزند کسی بودن را احساس کنند. دومین تجربه‌ی انسان بودن در کالبد و روابط فضاهای عمومی شکل می‌گیرد، محله، مدرسه، و ... و باز هم حیات جمعی حاشیه‌نشین‌ها جور دیگری از متن‌نشین‌ها بنا شده، جوری که حرمت انسانی را کمتر می‌کند.

امنیت ابعاد مختلفی دارد، نظیر امنیت شغلی، جانی، مالی، منطقه ای و... اما گونه‌ای از امنیت هنگامی است که فرد در زادگاهش امنیت درست اجتماعی شدن را داشته باشد، به این ترتیب که در خانواده ای سالم به دنیا بیاید، امکانات اولیه زندگی را دارا باشد، مدرسه برود و درس بخواند و رشد کند و وارد اجتماع شود. این بخش از زندگی و اجتماعی شدن برای در حاشیه‌نشینان بن بست است. این‌ها حتی اگر در خانواده تماماً سالم به دنیا بیایند فقر دست از سرشان بر نخواهد داشت و بنابراین مجبور اند دست به کارهایی بزنند تا هم خود زنده بمانند و هم خانواده‌شان. کودکان این مناطق آغشته به مواد مخدر زندگی می‌گذرانند.

بنابراین هنگام صحبت از فرهنگ، باید به منطقه مورد مطالعه مان توجه کنیم. کسانی که در چنین مکان‌هایی زندگی می‌گذرانند با توجه به نوع اجتماعی شدنشان و البته نوع امکاناتشان حتما تفاوت‌های فاحشی با متن‌نشینان پر از امکانات خواهند داشت. او شاید درکی از مشکلات ریز شما نداشته باشد چرا که درون بزرگ‌ترین مشکلات زیسته است. همان مشکلاتی که ممکن است با احساس کردنشان یک لحظه هم زنده نمانید.



من موظفم یادآوری کنم که پیامبر ما، حاکمیت و دولت را مسئول مستقیم فقر فقیران و حرمان محرومان و بی‌اعتقادی و بی‌ایمانی ساقط شدگان می‌داند. پیامبر «ص» در یک سخنرانی بسیار مهم چنین فرمود: «حاکم اسلامی نباید مردم را فقیر کند تا کافرشان سازد»  
«و لم یفقرهم فیکفرهم...» (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۶)

اکنون می‌نگرید که پیامبر خدا موضوع را تا چه اندازه بزرگ می‌شمارد و مسئولیت را تا چه اندازه سنگین؟ پس کسانی نمی‌توانند این باور نادرست را به خورد جامعه و محرومان بدهند که فقر و محرومیت اصلی است ثابت و حضور آن در جامعه به صورت یک جریان مستمر قابل قبول است، و دین اسلام قبول دارد که فقیران و مستمندان در جامعه به سر ببرند و در کنار آن توانگران در ناز و نعمت غرق باشند؛ اینان هرچه می‌خواهند داشته باشند و آنان هرچه می‌خواهند نداشته باشند، حتی اندکی دارو برای کودکی مشرف به مرگ؟ این وضعیت نه اسلام است نه آیین انبیایی و محمدی!

محمد رضا حکیمی / قیام جاودانه